

نقد استدلال به آیه رکون

به عنوان مثال در رد بر استدلال به آیه نهی از رکون (که دلیل اول مشترطین عدالت در قاضی بود) گفته شده: «و فيه نظر؛ فان الرجوع الی حکم غیر العادل مع وثاقته لیس رکوناً الی الظالم. الا تری أن الفقهاء یأخذون بخبر غیر العادل مع الوثاقه و لا یعد هذا رکوناً الی الظالم».¹ لکن در مقابل این رد، برخی چنین نگاشته‌اند:

نقد نقد

«مردّ کلامه الی أن الرکون الی الظالم فی ظلّمه ممنوع لا بما هو ظالم مطلقاً و فيه : أن الایة منعت الرکون الی الظالم لا خصوص الظلم و الرکون هو الاعتماد عن میل و الاطاعة. و الرجوع الی القاضی الظالم هو الاعتماد علیه و الطاعة له و اما الرجوع الی خبر الظالم لیس هو الاطاعة له بل الاعتماد الی وثاقته».²

داوری

در داوری میان نقد استدلال به آیه رکون و نقد نقد می‌توان حق را به ناقد اول داد، هر چند نقد اول این ابهام را دارد که آیا ناقد مناقشه در صدق «رکون» بر «رجوع به حکم قضایی قاضی» دارد یا مناقشه در صدق «رکون به ظالم» بر «رجوع به حکم قضایی قاضی؟» (دقت شود) هر چند کلام ناقد اظهار در افاده مناقشه دوم است؛ لکن - به هر حال - اشکال ایشان در کل واضح و حاوی حل و نقض است. و البته برای ادعایش در بخش حل، استدلالی ندارد، گویا به وضوح و اگذار کرده است! اما وجه برتری نقد بر نقد این است که وقتی فضای طبیعی، فهم عرفی حاکم در اطراف آیه، مناسبات حکم و موضوع و سایر رفتارهای شارع را در جاهای مختلف (مبنی بر کفایت وثوق و علم و امانت برای اعتماد) در نظر می‌گیریم، به این مفاد می‌رسیم که قرآن در این آیه - مثل بسیاری از آیات مشابه - در صدد القای این اصل است که ستمگران قابل اعتماد و رکون نیستند و در مرحله بالاتر نباید ولایت آن‌ها را پذیرفت.³

طبیعی است که باید بین نهی و منهی تناسب باشد؛ بر این اساس شخص دروغگو و غیرثقه در خبری که می‌دهد قابل اعتماد و رکون نیست، کارشناس ناوارد و غیر ثقه در کارشناسی و خبری که می‌دهد، قابل اطمینان نیست، لکن لغزش در جهتی که هیچ ارتباط و تأثیری در متعلق رکون ندارد، مورد نظر آیه نیست! آیا معقول است که گفته شود: به متخصص مغز و اعصاب ماهر و امین در نظر تخصصی اش نباید اعتماد کرد تنها به این دلیل که برخی واجبات را ترک می‌کند یا بعضی از محرمات نامربوط به صحنه کار را انجام می‌دهد؟!

1. جامع المدارک، ج 6، ص 4.

2. فقه القضاء، ج 1، ص 55.

3. اشاره است به ادامه آیه: «و ما لکم من دون الله من اولیاء ثم لا تنصرون».

به همین دلیل هیچ کس مفاد آیه را منافی با موارد شرعی قبول ثقه بودن یا وثوق نمی‌بیند (پس نقضی که محقق خوانساری کرد در سطح وسیع تری مطرح است). البته این تقیید در ظاهر آیه نیست و همین نکته باعث شده تا ناقد دوم، نقد خود را مطرح سازد، لکن آیا باید هر تقییدی (و تقییدی) در قالب لفظ به نصی بچسبد تا اثر خود را بگذارد؟!

نقد استدلال به سایر آیات

با رفتاری که نسبت به این آیه صورت گرفت وضعیت استدلال به سایر آیات * (لا ینال عهدی الظالمین/ لا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا و اتبع هواه ...) * بر مدعا نیز روشن می‌شود. ریشه همه استدلال‌ها هم یکی است و آن رفتار خاصی است که با این آیات می‌شود، چنان که نقطه ضعف همگان هم واحد است. بی تردید قاضی باید از شرایط لازم آگاهی، توان جسمی مناسب، صداقت و امانت برخوردار باشد لکن این همان عدالت فقهی نیست.

نقد استدلال به برخی روایات مورد اشاره

در گذشته به برخی روایات دال بر اختصاص منصب قضا به نبی و وصی نبی اشاره گردید؛ چنان که به معتبره ابوخیدیجه و نهی امام - علیه السلام - از مراجعه به «احد من هؤلاء الفساق» اشاره شد. همچنین به مقبوله ابن حنظله اشاره شد که امام - علیه السلام - در وقت تعارض فرمودند: «خذ باعدلهما» و این تعبیر حاکی از ضرورت انگاشتن اعتبار اصل عدالت است. روایت سلیمان بن خالد از امام صادق - علیه السلام - هم قابل توجه است با این تعبیر: «اتقوا الحکومة؛ فان الحکومة انما هی للامام العالم بالقضاء العادل فی المسلمین لنبی او وصی نبی»⁴ و... و این در حالی است که از این روایات نمی‌توان اعتبار عدالت فقهی را در قاضی دریافت کرد، با این توضیح:

روایت دال بر اختصاص، برای این که مانع اعتبار قضای عادل غیر نبی و غیر وصی نبی نشود، باید تصرفی در آن صورت گیرد، این تصرف می‌تواند به گونه ای اعمال شود که لطمه به اعتبار قضای شخص امین و ثقه (هر چند غیر عادل فقهی) نزند! و این که گفته شود: در توسعه مفاد نص اختصاص یا استثنا از آن تنها به عادل فقهی اکتفا می‌شود و بیش از آن دلیل ندارد، قابل استماع نیست؛ چرا که ادله اعتبار قضای قاضی کارآگاه، توانمند، امین و عادل به مبنای عرفی و لغوی آن به قدری هست که توسعه مورد نظر را پشتیبانی نماید.

نسبت به معتبره ابوخیدیجه هم باید گفت:

تفسیر فاسق به غیر عادل فقهی، اول کلام است! به ویژه با ویژگی‌هایی که مورد روایت دارد. بی تردید امام - علیه السلام - در بیان مورد نظر مشیر به قضات عامه و مرتبط با دستگاه‌های جور هستند و از این نهی، نمی‌توان نهی از مراجعه به قاضی غیر عادل فقهی را (در هر سطحی که باشد) دریافت!

4. الوسائل، ج 27، ابواب صفات القاضی، باب 2، ص 17، ح 3.